

جود گمنام

تامس هاردی

ترجمه ابراهیم یونسی

(سیروان آزاد)

فرهنگ نشر نو
با همکاری نشر آسیم
تهران-۱۳۹۸



آموزگار مدرسه از دهکده می‌رفت، و همه از رفتنش متأسف بودند. آسیابان کرس کومب (Cresscombe)، ارباب کوچکش را که سایبان کرباسی سفیدی داشت به او داده بود تا وسایلش را به شهری که مقصد مسافرتش، در بیست میلی محل، بود ببرد. ارباب کوچک برای حمل وسایل کافی بود، چون وسایل محل زندگی را اولیای مدرسه تأمین کرده بودند. تنها اثاثه دست و پا گیر آموزگار، گذشته از صندوقی حاوی کتاب، پیانویی بود که آن را در همان سالی در حراج خریده بود که خیال داشت موسیقی بیاموزد؛ اما چون شوق این کار در او فسرده دیگر هرگز در نواختنش مهارتی کسب نکرد، و این وسیله از آن وقت تاکنون همیشه هنگام اسباب‌کشی مایه دردسر بود.

آن روز کشیش از محل رفته بود، چون از دیدن دگرگونی و تغییر بیزار بود؛ و قصد داشت تا غروب برنگردد، وقتی برگردد که آموزگار جدید رسیده و مستقر شده باشد و اوضاع باز سر و سامانی گرفته باشد. آهنگر و مباشر ملک و خود آموزگار با قیافه‌های سرگشته، در سرسرا جلو پیانو ایستاده بودند. آموزگار گفته بود که حتی اگر بتواند آن را در ارباب هم جا دهد باز نمی‌داند وقتی به مقصد — شهر کرایست‌مینستر (Christminster) — رسید با آن چه کند، چون جایی که در آن فرود می‌آید طبعاً منزلی موقت خواهد بود.

پسرک یازده ساله‌ای که با علاقه بسیار در بستن وسایل کمک کرده بود به جمع مردها پیوست؛ در حینی که آنها چانه‌شان را می‌خاریدند به سخن درآمد — و از صدای سخنان خودش رنگ به رنگ شد. گفت: «آقا، عمه‌ام